

ارتش، سیاست و قدرت در جهان عرب

مجموعه من الباحثين، الجيش و السياسة
و السلطة في الوطن العربي. بيروت: مركز دراسات
الوحدة العربية، ديسمبر ۲۰۰۲، ۱۵۰ صفحه.

عبدالرضا همدانی

پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

کتاب حاضر حاوی آرا و نظرات
پژوهشگران و اندیشمندان عربی است که
در همایشی که از سوی مرکز مطالعات
وحدت عربی در ژوئیه سال ۲۰۰۲ در
بیروت برگزار گردید، شرکت کرده‌اند. این
کتاب به مواردی همچون علل دخالت روبه
افزایش ارتش در سیاست و قدرت و تأثیر
این دخالت بر جامعه و مشارکت سیاسی
مردم می‌پردازد و برای تبیین بهتر موضوع و
بررسی موشکافانه‌تر و دقیق‌تر به سه بخش
تقسیم شده است. در نخستین بخش از
کتاب به نقش سیاست در میزان ارتباط
میان ارتش و قدرت اشاره شده است.

در بخش دوم به تجربه الجزایر به‌عنوان
کشوری که ارتش، سیاست و قدرت در
آن درهم آمیخته شده‌اند، پرداخته شده
و در سومین بخش، بحث آزاد حاضران
در جلسه درباره موضوع همایش به رشته
تحریر درآمده است.

در بخش اول، دکتر عبدالإله بلقزیز،
اندیشمند مغربی و استاد فلسفه دانشگاه
«حسن دوم»، ضمن ابراز تاسف از اینکه در
جهان عرب صحبت کردن از ارتش به‌عنوان
یک تابو قلمداد می‌شود و در بسیاری از
کشورهای عربی سخن گفتن از ارتش
به‌معنای گذشتن از «خط قرمز» و تهدید
مصالح عالیه کشور تلقی می‌گردد، اظهار
می‌دارد که موضوع ارتش از منظر علم
سیاست همچون موضوعاتی از قبیل احزاب،
دولت، نظام سیاسی و غیره است. بنابراین،
باید زمینه لازم برای اظهارنظر درباره
وضعیت نظامی و احیاناً انتقاد از ارتش برای
مردم عرب همچون ملت‌های پیشرفته جهان
فراهم گردد. در جهان پیشرفته و مدرن،
ارتش از هیچ حزبی علیه حزبی دیگر

طرفداری نمی‌کند و خود در صدد برنمی‌آید که زمام قدرت را در اختیار گیرد، حتی در کشوری مثل ایتالیا که طی نیم قرن اخیر دهها دولت به قدرت رسیده و از قدرت افتاده‌اند، به دلیل ثبات سیاسی ناشی از نظام دموکراتیک مدنی، ارتش هیچ‌گاه در امور سیاسی دخالت نکرده است. بلقزیز در ادامه بحث خود به نوع رابطه میان ارتش و نظام سیاسی در جهان عرب اشاره و این رابطه را چنین دسته‌بندی می‌کند:

۱. ارتش برای حفظ قدرت: در این رابطه حاکمان برای ادامه حکومت و قدرت خود نه تنها از ارتش برای دفاع از میهن استفاده می‌کنند، بلکه از آن ابزاری می‌سازند تا به قلع و قمع جامعه و گروههای اپوزیسیون نیز بپردازد. در این حالت ارتش به سرعت وجهه خود را در میان ملت از دست می‌دهد و بیش از آنکه حافظ میهن تلقی شود، مزدور قدرت قلمداد می‌گردد.

۲. ارتش و استیلا بر قدرت: در این حالت ارتش به نیروی حاکم و قدرت سیاسی تبدیل می‌شود و نظامیان

سیاستمدار می‌شوند. در چنین وضعیتی نظامیان سیاسی یا حکومت را کاملاً در اختیار گرفته، یک دولت نظامی تشکیل می‌دهند و یا اینکه از چندین شخصیت سیاسی به صورت نمادین استفاده می‌کنند، اما کلید تصمیم‌گیریهای کلان و اساسی را در اختیار خویش می‌گیرند. با توجه به اینکه در دهه‌های میانی قرن بیستم میلادی کودتاهای نظامی متعددی در جهان عرب روی داد، حضور نظامیان در صحنه سیاسی کشورهای عربی بسیار پررنگ شد.

به نظر بلقزیز، آنچه که باعث پیدایش چنین رابطه‌ای میان ارتش و سیاست شده، عدم شکل‌گیری صحیح دولتهای عربی، ضعف طبقه متوسط و ناتوانی احزاب و گروههای سیاسی برای ایجاد هرگونه تغییری در دستگاه حاکم و توسل آنها به ارتش و نظامی‌گری است. این اندیشمند معتقد است که اغلب دولتهای عرب به ظاهر دارای نظامی مردمی، قوای مستقل، قانون اساسی و غیره می‌باشند، اما در باطن هنوز هم دارای استبداد و نظامی‌مبتنی بر زور

و قوه قهریه هستند و حاکمان برای حفظ سلطه و سلطنت خود از هرگونه ابزاری برای سرکوب خواست مردم بهره می‌جویند.

از سوی دیگر، اگرچه طبقه متوسط در جهان عرب رشد قابل ملاحظه‌ای داشته است، به دلیل دولتی بودن نظام اقتصادی، پراکندگی و ضعف ساختار اجتماعی و حزبی و عدم تشکیل نهادهای مدنی، این طبقه در عمل هیچ نقشی در روند تحولات سیاسی - اجتماعی بازی نمی‌کند. از این‌روست که حتی در زمان تشکیل احزاب سیاسی در این کشورها، سران و رهبران این احزاب معمولاً از طبقات مرفه جامعه هستند. آنان نیز گرچه برای جلب و جذب طبقه متوسط تلاش می‌کنند، در واقع به‌دنبال منافع خویش هستند و از این طبقه تا مرحله‌ای استفاده می‌کنند که خواسته‌ها و منافع خودشان تأمین شود. برخی از این احزاب نیز که برای دستیابی به قدرت و یا حداقل مشارکت در آن در مقابل نخبگان حاکم راهی نمی‌یابند، سعی می‌کنند با نفوذ در ارتش و هماهنگی با فرماندهان نظامی، راه

را برای کودتایی نظامی فراهم سازند تا از این طریق خود نیز از قدرت سهمی ببرند.

به‌دنبال خاتمه مباحث ارایه شده از سوی دکتر بلقریز، عصام نعمان، وزیر سابق و نماینده مجلس نمایندگان لبنان، به تحلیل این بحث پرداخته است. به عقیده وی، ضعف طبقه متوسط همان‌گونه که بلقریز شرح داده است، نمی‌تواند به تشکیل یک دولت نظامی منجر شود، زیرا به‌دنبال اجباری شدن خدمت نظامی در کلیه کشورهای عربی، ارتش مملو از جوانان طبقه متوسط شد و در این میان بسیاری از نظامیان که برخاسته از طبقه متوسط بودند، برای مبارزه با نظام حاکم و مقابله با استعمار، از شعارهای ملی‌گرایانه بهره جستند و به کودتاهای نظامی دست زدند. بنابراین، آنچه که موجب بروز این نوع کودتاها می‌شد، ضعف این طبقه نبود، بلکه ناتوانی طبقه متوسط در ایجاد یک تشکیلات مدنی و نهادهای اجتماعی منسجم برای احقاق حقوق مدنی و شهروندی و خودکامگی نظامهای حاکم بوده است. از نظر نعمان،

اگرچه بسیاری از توضیحات بلقزیز کاملاً صحیح است و او در بررسی خویش به نتیجه‌ای مناسب و منطقی دست یافته است، به این نکته اشاره نکرده که یکی از مهم‌ترین نقاط افتراق میان نظامیان در جهان سوم و جهان عرب با نظامیان در کشورهای اروپایی و آمریکایی، تفاوت و تمایز در نحوه شکل‌گیری شخصیت یک فرد نظامی است. همان‌گونه که می‌دانیم،

در پاره‌ای از نقاط جهان همچون ترکیه و آمریکای لاتین نظامیان خود را قیم و وصی ملت می‌دانند و هرگاه بخواهند با مداخلات خویش سرنوشت جامعه را عوض می‌کنند و اگر هم به قدرت سیاسی دست یابند، باز هم مشی نظامی‌گری خود را حفظ می‌کنند.

در پاره‌ای از موارد نیز برای نشان دادن قدرت خویش و یا ایجاد رعب و وحشت با لباس نظامی در مکانهای عمومی ظاهر می‌شوند. در حالی که در کشورهای غربی، نظامیان مشارکت فعالی در مسایل سیاسی دارند، ولی مشارکتشان نه به‌عنوان یک فرد نظامی بلکه همچون یک شهروند عادی

فصل دوم کتاب به تجربه مداخله

ارتش در سیاست و کسب قدرت در کشور

الجزایر اختصاص یافته است. در این فصل

عبدالحمید مهری، دبیرکل پیشین جبهه

آزادی‌بخش ملی الجزایر، تلاش کرده

است تا با ارایه یک پیشینه تاریخی از

وضعیت ارتش در الجزایر و نقش آن در

استقلال این کشور، شیوه ورود ارتش در

امور سیاسی را تشریح نماید و به تحلیل

تداوم مداخله ارتش در دولت و مسایل آن

بپردازد. قبل از استقلال الجزایر، تنها حزب

ملت الجزایر بود که دارای یک شاخه نظامی

سازمان یافته بود و این شاخه نظامی در

دوران استقلال طلبی ملت الجزایر به ارتش آزادی بخش الجزایر تغییر نام داد و به دنبال استقلال این کشور، به ارتش رسمی الجزایر و جزیی از نظام حاکم تبدیل شد. اما اندکی پس از سپری شدن استقلال این کشور، از آنجا که فرماندهان نظامی در موفقیت انقلاب الجزایر نقش بسزایی داشتند و اغلب سیاستمداران تمایلی به اعطای نقش رهبری به نظامیان نداشتند، نارضایتیهایی در صفوف ارتشیان پدید آمد. این نارضایتیها با سوء اداره کشور از سوی سیاستمداران در آمیخت و شرایطی پدید آورد تا ژنرالهای ارتش به اداره حکومت بپردازند و بدین ترتیب، این منطق در الجزایر رواج یافت که آنهایی که سلاح حمل می کنند، همواره درست می گویند و صاحب حق هستند. در چنین فضایی بود که با درگذشت هواری بومدین، ارتش به طرز آشکاری از شاذلی بن جدید حمایت کرد و همچنین تعدادی از ژنرالها وارد شورای مرکزی حزب حاکم شدند تا نظام سیاسی الجزایر بیش از پیش تحت تأثیر

نظامیان قرار گیرد. به دنبال حوادث اکتبر ۱۹۸۸، حزب حاکم دریافت که دیگر توان اداره کشور به شیوه کنونی را ندارد، از این رو در سال ۱۹۸۹ و با تغییر قانون اساسی، اصل تعدد احزاب و فعالیت احزاب اسلام گرا در این کشور به اجرا گذارده شد و این امید به وجود آمد که با گشایش درهای سیاسی، زمینه برای اصلاحات اقتصادی و ایجاد یک نظام دموکراتیک نیز فراهم آید، اما پس از انتخابات الجزایر و پیروزی اسلام گرایان، بحرانی جدی کشور را دربرگرفت که تاکنون نیز ادامه دارد و ارتش یکی از طرفهای اصلی این بحران است. به اعتقاد نویسندگان این فصل، در شرایط کنونی ارتش باید از مداخله در امور سیاسی کاملاً بپرهیزد و تنها به نقش محوری خویش که همانا محافظت از حدود و ثغور کشور است، بپردازد تا به تدریج در سراسر الجزایر آرامش و ثبات پدید آید.

نویسنده مقاله اگرچه تحلیلی جامع در ارتباط با نحوه نفوذ و قدرت یابی ارتش

در عرصه سیاسی الجزایر ارایه داده است، در سراسر مقاله خود هرگز به نقش فرانسه و حضور نظامیان الجزایری مزدور فرانسه در صفوف ارتش، به‌ویژه پس از استقلال این کشور، اشاره نکرده و تنها به بررسی وضعیت نظامیان استقلال طلب پرداخته است. گروهی از صاحب‌نظران مسایل الجزایر معتقدند که آن دسته از نظامیان وفادار به استعمار فرانسه که تنها پس از استقلال الجزایر به‌هم میهنان خویش پیوستند، توانستند به‌دلیل آموزشهای نظامی مناسب و توان کافی برای مدیریت و ایجاد یک ارتش نوین، جایگاه مناسبی در نظام سیاسی الجزایر برای خود به‌دست آورند و با توجه به روابطی که از گذشته با فرانسه داشتند، همچنان درصدد حفظ منافع فرانسه در کشور خویش بودند. آنان تلاش می‌کردند که جامعه در مسیری گام بردارد که به منافع فرانسه لطمه‌ای وارد نیاید. بنابراین، فعالیتها و اقدامات این گروه از نظامیان در تضاد با منافع ملی قرار داشت و جامعه الجزایر از این افراد لطمه‌های

بسیاری را متحمل شد. در آخرین مقاله کتاب، منذر سلیمان، صاحب‌نظر مسایل سیاسی و نظامی، جامعه‌شناسی ارتش و دلایل قدرت‌یابی و مهم‌ترین عوامل عدم وقوع کودتاهای نظامی در جهان عرب را به‌شکلی که در دهه‌های پنجم و ششم قرن بیستم به‌وقوع می‌پیوست، مورد بحث و بررسی قرار داده است. به‌نظر این تحلیلگر، نظامهای سیاسی در جهان عرب دو گونه‌اند: پادشاهی سنتی، و یا پادشاهی نظامی که بنا به ادعای حاکمان، این نظام، نظام جمهوری است. با توجه به اینکه روند دستیابی به‌قدرت در این نظام اغلب از طریق نظامی است و کسانی که به حکومت می‌رسند، مادام‌العمر در این سمت باقی می‌مانند، مؤلف کتاب از واژه «پادشاهی نظامی» برای تعریف این نوع حکومتها استفاده کرده است. این نوع نظامها به‌دلیل اتکای خاص خود به ارتش، بیشترین امکانات را در اختیار ارتشیان قرار می‌دهند تا از این طریق وفاداری نظامیان را تضمین نمایند و با اعتمادبه‌نفس بالاتری

- بر مسند قدرت تکیه بزنند. این نوع نگرش به ارتش در کشورهای غربی تا زمانی که نهادهای جامعه مدنی شکل نگیرند، جامعه به طرز مطلوبی بازسازی نشود، تعدد احزاب در قانون اساسی مندرج نگردد و به آزادیها و حقوق شهروندی احترام گذاشته نشود، به همین شکل باقی خواهد ماند و تغییری نخواهد یافت. از آنجاکه ارتش منسجم‌ترین و هماهنگ‌ترین ارگان دولتهای عربی به‌شمار می‌آید، هنوز هم این احتمال در جهان عرب وجود دارد که کودتاهای نظامی در این کشورها شکل بگیرد، زیرا نظامهای سیاسی به ارتش بسیار اتکا دارند و در عین حال در این کشورها وضعیت تداوم حکومت و جانشین رهبر [رییس جمهور] هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.
- مؤلف در این قسمت از مقاله به تلاشهای نظامهای سیاسی برای ممانعت از وقوع کودتای نظامی و سرنوشتی حکومتشان اشاره می‌کند و مؤلفه‌های زیر را از مهم‌ترین عوامل عدم وقوع کودتای نظامی در دهه اخیر در جهان عرب برمی‌شمرد:
۱. تشکیل ارتشی ویژه برای حمایت از نظام حاکم تحت عنوانهای گارد ریاست جمهوری، سپاه پادشاه و غیره؛
 ۲. اختصاص حجم عظیمی از بودجه کشور به ارتش و ارایه مزایای قابل توجه در کنار کمکهای مالی، بهداشتی، آموزشی و غیره؛
 ۳. درگیر نبودن ارتش بیشتر این کشورها در جنگها و یا تهدیدات مرزی و تبدیل شدن نظامیان به کارمندان اداری و دور بودن آنان از آمادگی رزمی که در نتیجه این مسئله، مردم که اغلب به دنبال گرد آمدن در اطراف یک قهرمان و جنگجوی مبارز هستند، اینک چنین فردی را در ارتش برای حمایت از او و کمک جهت انجام کودتایی نظامی در میان خود نمی‌بینند؛
 ۴. ایجاد یک دموکراسی صوری از سوی نظامهای حاکم از طریق ایجاد پارلمانهای فرمایشی.
- به اعتقاد نویسنده مقاله، جامعه در جهان عرب نیازمند تعریف مجددی است و

اندیشه سیاسی معاصر

در جهان عرب

فرهنگ رجایی، اندیشه سیاسی

معاصر در جهان عرب: از قرارداد پارسارو

ویتز تا قرارداد غزه - اریحا، تهران، مرکز

پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک

خاورمیانه، ۱۳۸۱، ۱۹۰ صفحه.

رحمن قهرمانپور

پژوهشگر ارشد مرکز پژوهشهای علمی و

مطالعات استراتژیک خاورمیانه

به نظر می‌رسد میان رشد و تقویت

ملی‌گرایی ایرانی و کم‌توجهی به تحولات

جهان عرب نوعی رابطه وجود دارد. با وجود

همسایگی ایران و اعراب و نقش انکارناپذیر

آنها در تحولات یکدیگر، میزان تولیدات

علمی آنها در مورد تحولات مزبور به جرات

کمتر از تولیدات غربی‌ها و یا متفکران

ایرانی و عرب مقیم غرب است. از این

منظر، کتاب حاضر را به چند دلیل می‌توان

مهم تلقی کرد: نخست اینکه، از قالبهای

مرسوم و بدبینانه و حتی خوش‌بینانه بعد

به تغییر و تحول بسیار نیاز دارد. روند وقایع

مختلف جهانی و به‌ویژه مسئله جهانی شدن

بیانگر مشارکت فعالانه مردم در عرصه‌های

فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در

دیگر کشورهاست و کشورهای عربی هم از

این امر مستثنی نیستند. وی باور دارد اگر

سطوح مشارکت مردمی و گردش نخبگان

به شکل معقولی در این جوامع محقق گردد،

ارتش نیز در جایگاه واقعی خود قرار خواهد

گرفت و نیازی به مداخلات وسیع در امور

سیاسی داخلی احساس نخواهد کرد.